

هو
۱۲۱

پرش و پسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و پنجاه و هشتم

پاییز ۱۳۹۲

فهرست

جزوه صد و پنجاه و ششم - پرسش و پاسخ با کزیده بانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تائبنده (مجنوب علیشاه)

عنوان	صفحه
آیا خاطرات و آثار اعمال محفوظ می ماند؟	۷
عدالت به چه معنایی است؟ اگر خداوند عادل است، پس	
این همه تفاوت در انسان ها چیست؟	۹
جمع بین وحدت و کثرت در سلوک به چه صورت	
امکان پذیر است؟	۱۶
ضررهای اسراف چیست؟	۲۰
لطفاً در مورد شمس و مولوی و سه خطی که مولوی خواند،	
توضیحاتی بفرمایید.	۲۴
وصیت تا چه اندازه ای اهمیت دارد؟	۲۸
علت ایجاد مشکلات زندگی و خانوادگی در چیست؟	۳۰
چرا به سالک ذکری داده می شود؟	۳۲
آیا اگر کسی قبل از اذان صبح بیدار شود و نخوابد، موقع	

- طلوع آفتاب هر چه از خدا بخواهد، خدا قبول می‌کند؟
- ۳۴ چطوری سحرها بیدار شویم؟
- ۴۱ علت نازایی یا بیماری‌های مادرزادی چیست؟
- ۴۳ غیبت چیست؟
- ۴۴ خداوند تا چه حدی به ما استقلال داده است؟
- اثر اظهار محبت چگونه است؟ محبت شیطان به انسان به
- ۴۷ چه صورت است؟
- ۵۱ فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلیشهاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمایند مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایند. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایند.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

آیا خاطرات و آثار اعمال محفوظ می‌ماند؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اعمالی که ما در زندگی مادی و دنیایی مان انجام می‌دهیم، دارای آثاری است، بطوری که اثر هر یک از این اعمال از بین نمی‌رود و ماندگار است؛ هر وقت بخواهیم خاطره‌ای را به یاد بیاوریم از حافظه‌ی خودمان که منبع خاطرات متعدّد است، آن خاطره را جدا می‌کنیم و به هر اندازه‌ای که قدرت داشته باشیم، آن را بررسی می‌کنیم. آن مخزنی که این خاطرات در آن وجود دارد، تابع زمان و مکان نیست، یعنی تمام خاطراتی که ما داریم بر حسب اهمیت ممکن است یادمان بماند یا یادمان نماند، ولی به هر جهت تمام خاطرات از دوران کودکی، نوجوانی، بزرگی، در همانجا پهلوی هم هست. همینطور همه‌ی خاطراتی که ما در اماکن مختلف کره‌ی زمین داریم همه در آنجاست، همه در یک جا هست. یعنی در یک مأخذ، در یک منبعی که زمان و مکان در آن تأثیر ندارد. بلکه خودمان اگر بخواهیم می‌توانیم آنها را جدا کنیم، خاطرات سفری که رفتیم و شهرهایی که دیدیم، جداگانه در نظر بیاوریم، ولی همه‌ی اینها در همان منبع است. همه‌ی این خاطرات و همه‌ی اعمالی که انجام می‌دهیم انعکاسش در آن مخزن است و آن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی شب جمعه، تاریخ ۱۳/۱۰/۱۳۸۶ ه. ش.

مخزن یکی است، یعنی ما مخزن‌های متفاوت حافظه نداریم که یک مخزن حافظه برای زمان‌های مختلف و یک مخزن هم برای مکان‌ها باشد، نه، همه در یک جا جمع می‌شود. این وحدت نفس است، یعنی وجود ما یک واحد است، این واحد هم با ما از بین نمی‌رود. همانطور که گفتیم و بررسی کردیم، دیدیم که خاطرات و آثار اعمال محفوظ می‌ماند و از بین نمی‌رود.

عدالت به چه معنایی است؟

اگر خداوند عادل است، پس این همه تفاوت در انسان ها چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

همه‌ی انسان‌ها لغات را بر حسب فکر و سلیقه‌ی خود تفسیر می‌کنند مثلاً درباره‌ی عدالت و عادل، به یاد دارم در دبستان که بودیم گفته می‌شد: انوشیروان عادل، حتی از پیغمبر هم روایتی است (گذشته از صحت و سقم آن) که فرمود: من در زمان سلطنت سلطان عادل‌ی به دنیا آمده‌ام، یعنی انوشیروان دادگر. البته مورخین امروز و مخصوصاً مورخین خارجی که احتمالاً این ادعای آنها خالی از غرض هم نیست، معتقد هستند که او عادل نبوده، چون او مزدک و پیروانش را به جلسه‌ای دعوت کرد و سپس برای صرف ناهار از آنها خواست که تک‌تک از اتاق خارج شوند و هر کدام که خارج می‌شدند، چند نفر مأمور که منتظر آنها بودند به آنها حمله کرده و به همین ترتیب همه‌ی آنها که شاید نزدیک به چند هزار نفر می‌شدند، به دستور انوشیروان کشته شدند. این مورخین می‌پرسند که او چگونه عادل بوده که این جنایت را مرتکب شده و اگر او الان زنده بود، باید همراه با جنایتکاران امروز دنیا که مثلاً با بمب‌های

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

اتمی خود دو شهر بزرگ ژاپن را ویران کردند و چند صد هزار نفر را کشتند، محاکمه شود. البته افرادی که او آنها را کشت، مزدک و پیروانش بودند و با بقیه کاری نداشت (هر چند کاری با این نداریم که مزدکیان آدم‌های خوبی بودند یا نه، آن بحث دیگری است) ولی در آن ایام اشخاصی چون بوذرجمهر که ما به او بزرگمهر حکیم می‌گوییم، این وقایع را توصیه و تأیید می‌کردند و با آن مخالفتی نداشتند و به انوشیروان نمی‌گفتند که اشتباه کردی، چون این اعمال مطابق با عدالت آن دوران بود و همه‌ی مردم نیز معتقد بودند که کسی که از دین شاه خارج شود، باید کشته شود و همه آن را عین عدالت می‌دانستند، پس در نظر مردم آن کار عدالت بود. خود ما هم اگر آن روز زنده بودیم شاید می‌گفتیم او به عدالت رفتار کرده است. اگر انوشیروان هم امروز زنده بود و آن دستگاه حکومتی را داشت و این کار را می‌کرد، می‌گفتیم ظلم کرده است.

پس منظور لغت عدالت است که در ذهن بشر در هر جا معنی‌اش متفاوت است. عده‌ای می‌گویند عدالت نیازی به معنا کردن ندارد و همه می‌دانند عدالت چیست، اما در هر جا به صورت خاصی جلوه می‌کند، یک عمل را ممکن است در جایی عین عدالت بدانند و در جای دیگر اینطور نباشد و البته همان معنای خاص هم همیشه اعمال نمی‌شده است. چنانکه پیش از اسلام همیشه

دخترها را زنده به گور نمی‌کردند، برای اینکه اگر این کار را می‌کردند، دیگر نسل آنها از بین می‌رفت. پس بعضی اوقات دختران را زنده به گور می‌کردند و در آن دوران هیچکس نمی‌گفت که چرا این کار را می‌کنید؟ سپس خداوند به وسیله پیغمبرش گفت: این کار را نکنید و از آن تاریخ این کار خیلی زشت و شبیه آدم‌کشی شد.

داستان‌های کتاب مقدس را در *تورات* و *انجیل* بخوانید، خیلی از آنها به همین شکل است؛ عدالت چیزی است که همه مدّعی آن هستند و همه خود را عادل می‌دانند. برای یک لغت واحد این همه اختلاف مصداق پیدا می‌شود. یکی، کسی را عادل می‌داند و دیگری ظالم و ستمکار، پس لغاتی که بشر به کار می‌برد، دارای اختلاف معنی است. حالا ما می‌خواهیم صفات خدا را با چنین لغاتی معنی کنیم، مثلاً می‌گوییم خدا قهار است، ولی آیا این یعنی اینکه با قهر شمشیر می‌زند؟ قهار را این چنین تفسیر می‌کنیم و این معنایی است که ما به لغت داده‌ایم، قهار این معنی را نمی‌دهد، یا آنکه خداوند می‌گوید جبار است. ما و شما همه خیال می‌کنیم که چطور می‌شود که خدا جبار باشد؟ همان خدایی که هم رحیم و غفور و ودود است، جبار و قهار و منتقم و ذوانتقام هم باشد. این لغات را ما بنا بر فهم خود معنی می‌کنیم؛ ولی این معانی

که ما می‌کنیم فقط برای دنیای خود ما خوب است، خدا را با این فهم و معنی از لغات نمی‌شود تعبیر و تفسیر کرد.

در جواب این سؤال که اگر خداوند عادل است، پس این همه تفاوت در انسان‌ها چیست؟ قبلاً داستان شیطان و معاویه را شرح داده‌ام و ان‌شاءالله باز هم درباره‌ی آن صحبت خواهم کرد. حرف‌های شیطان برای گول زدن انسان‌هاست، ولی مع‌ذلک اگر دقت کنیم با بعضی حرف‌هایش بی‌خودی گول نمی‌زند. حرف‌های خوبی می‌زند که مردم گول می‌خورند؛ مثلاً شیطان می‌گوید: شما انسان‌ها عجب موجودات خودخواهی هستید. من هفتصد هزار سال عبادت خداوند را کرده‌ام، خداوند هم که می‌گوید: من هیچ چیزی را فراموش نمی‌کنم، شما را الان آفرید و به قولی یک تگه گل را برداشت و به آن دمید و اینطوری شماها آفریده شده‌اید. حال خیال می‌کنید که شما بر من مسلط هستید؟ نه، خداوند من را رها نمی‌کند، شما اشتباه می‌کنید و خیال می‌کنید که خداوند دنیا و آخرت و همه چیز را برای شما انسان‌ها آفریده است. تا حدی این گول زدن شیطان که غرور ما را قبول ندارد، درست است؛ خداوند به همین خاطر شیطان را بیرون کرد و گفت: اینجا، جای این حرف‌ها نیست که من بهترم یا او [انسان]. همچنین بعضی از ما خیال می‌کنیم که هدف خداوند فقط این بوده که ما انسان‌ها را

بیافریند، حالا هم خداوند دیگر هیچ کاری ندارد جز اینکه بنشیند و ببیند که ما چه کاری با او داریم و یا وقتی دعا می‌کنیم، فوری اجابت کند و وقتی عبادت کنیم، فوری بگوید: تبارک الله، هر وقت باران می‌خواهیم باران بیاید، آفتاب می‌خواهیم آفتاب بیاید. نه، خداوند که بیکار نیست. ما ذره‌ای از این جهان با عظمت هستیم و اگر ثابت شود که در سیارات دیگر هم موجودات جاندار وجود دارد، شاید ذره‌ای از تکبر ما پایین بیاید؛ به قول شاعر که می‌گوید: زمین یعنی ما؛ این همه کشورها مثل آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، چین، ژاپن و سایر کشورها؛ مجموعاً در این جهان عظیم و در این خلقت مثل یک ارزنی در دریای قلزم هستند، در قدیم می‌گفتند دریای قلزم تمام جهان را گرفته و کره‌ی زمین مثل ارزنی روی این دریا است، حالا تو خود حساب کن در روی این ارزن چه هستی؟ خداوند همه چیز را از روی حساب و کتاب آفریده، حسابی که بعضی وقت‌ها آن را درک می‌کنیم و بعضی وقت‌ها نمی‌توانیم درک کنیم، خداوند در قرآن فرموده: *يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ*^۱ یا خطاب می‌کند و می‌فرماید: *تَرَزُّقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ*^۲ یعنی خداوند از روی حساب و کتابی که ما انسان‌ها نمی‌توانیم آن را درک کنیم، به بعضی روزی می‌رساند، روزی تنها شامل آب و خوراک نمی‌شود،

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۷.

بلکه تمام حالات ما را هم شامل می‌شود، بنابراین عدالت الهی ما را هم مثل تمامی مخلوقات به شکل یک مهره قرار داده است. مثلاً در بازی شطرنج مهره‌ی پیاده نباید اعتراض کند و بخواهد مثل مهره‌ی فیل باشد، مهره‌ی فیل هم نباید معترض باشد و بخواهد مثل مهره‌ی رُخ حرکت کند و سایر مهره‌ها را بزند.

جهان چون خال و خَطّ و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

خداوند این تفاوت را هم در بین انسان‌ها قرار داده، بعد گفته است: تویی که مثلاً زندگی مرفّه داری؛ به دیگری کمک کن، پس خداوند بعضی را بر بعضی دیگر مسلّط کرده، برای اینکه زندگی‌ها بگردد و اگر همه بگویند، ما وزیر هستیم، این همه وزیر می‌خواهیم چه کنیم، هفتاد میلیون نفر وزیر! حتی اگر آنها بیایند به هم محبّت کنند و بگویند نصف ما وزیر و نصف ما معاون وزیر، باز هم زندگی ما خراب می‌شود؛ پس در جامعه باید یک نفر وزیر باشد و یک نفر معاون؛ البتّه اینکه چه کسی وزیر باشد و چه کسی معاون او و چه کسانی کارگر و... به خود افراد جامعه واگذار شده است.

وقتی خداوند در قرآن فرموده است: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱

یعنی از روح خودش در ما دمیده، این به آن معنا نیست که ما نباید کار و فعالیت کنیم و هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. خدا این استقلال را به ما داده و دستور داده که فعالیت و کار و تلاش هم کنیم.

جمع بین وحدت و کثرت در سلوک به چه صورت امکان‌پذیر است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

انسان از جمع اضداد به وجود آمده یعنی از چهار خلطی که قدیم می‌گفتند هر کدام ضدّ دیگری است: صفرا و سودا و بلغم و دم (خون). همه‌ی جهان هم بنابر نظر قدما از اینها به وجود آمده که هر کدام ضدّ دیگری است؛ به صورت ظاهر هم، جهان از آب و آتش است. آب، آتش را خاموش می‌کند، آتش هم آب را نابود می‌کند، یعنی بخار می‌کند، صنع خدا را می‌بینیم که اینها را با هم جمع کرده و قدری به بشر یاد داده است.

از لحاظ معنوی همان عالم وحدت و کثرت است که به بشر می‌گوید به اصطلاح «دست به کار و دل با یار» باشد، عبارتی که در پند‌صالح چند جا آمده، همان جمع عالم وحدت و کثرت است. در معنا این را یاد داده و گفته است، نه اینکه همینطور درس گفته و ما هم بیکار بودیم و پای درسش نشستیم یا اینطور حرف می‌زده ما هم نشستیم و یک چیزی گوش دادیم، نه! گفته: اینطور باید باشید؛ این کار زحمت هم دارد.

در عالم ظاهر هم همینطور است. مثلاً درباره‌ی قلیان (که نمی‌دانم بالاخره حلال شد یا حرام) آب و آتش پهلوی هم هستند و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۵ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانُ^۱ یک دیواره‌ای است که نه این به آن تجاوز می‌کند نه آن به این؛ هر دو با هم هستند. یا سماور یک طرفش آب است، یک طرفش آتش.

بشر هم در وحدت و کثرت همینطور است. وحدت یعنی یک نقطه‌ای را به عنوان هدف در نظر بگیرد و مستقیم به سمت آن برود. در این ایامی که به طرف آن می‌رود، هیچ چیز دیگری جلوی او را نگیرد، اما در همین حال که روح انسان مشغول به وحدت و مجذوب به یک هدف الهی است، چون وحدت از جنبه‌ی روح انسان، زاییده می‌شود؛ خداوند به بشر گفته تو هم کارهایی داری، تشنه می‌شوی، گرسنه می‌شوی، گرم می‌شود، سردت می‌شود، نباید خودت را فراموش کنی. این است که ممکن است در همان حال وحدت، جسم به روح نهیب بزند که من آب و نان می‌خواهم، غذا می‌خواهم. انسان اینجا چه می‌کند؟ وحدت را نمی‌شکند، ولی شعبه‌ای از وحدت می‌گوید که همان هدفی که تو داری، همان محبوبی که در نظر تو هست و تو را جذب کرده، همان گفته که این بدن هم هست. به بدنت رسیدگی کن، در اینجا اگر این رسیدگی با توجه به اطاعت امر باشد، به وحدت لطمه نمی‌زند. یعنی کسی که مثلاً روزه دارد، در عالم وحدت، به او

گفته‌اند: اینطور باید روزه بگیرد. موقع افطار، سر موقع می‌نشیند افطار می‌کند. اگر غذای لذیذی باشد هیچ مانعی ندارد بخورد، البته اگر حلال باشد. خود این افطار هم جزء همان عبادت است یعنی جزء وحدت است. ثواب افطار و ثواب روزه‌اش یکی است، با هم است. به اصطلاح حقوقدان‌ها جرم مستمر است. مستمراً این ثواب هست چه آن وقت که روزه باشد و چه وقتی که افطار کند. به همین حساب روزه‌ی وصال یا روزه‌هایی که در یهود بود را اجازه ندادند. آنها روزه می‌گرفتند که مثلاً سه روز گرسنه باشند و روز سوم افطار کنند. یا اوّل، قبل از اینکه احکام و جزئیاتش بیاید، اینطور خیال می‌کردند که اوّل افطار اگر افطار می‌کردند مانعی نداشت ولی اگر افطار نمی‌کردند تا فردا حق نداشتند افطار کنند؛ که بعد آياتی آمد این را منع کرد و گفت: اینطور نیست. از وقتی افطار کردید تا فردا سحر که موقع شروع روزه است، می‌توانید همان کارهایی که در روز بر خود حرام کردید، انجام بدهید. این جمع بین وحدت و کثرت است.

به قول اَدبَا، همانطور که در شعر، سهل و ممتنع می‌گویند، یک سهل ممتنعی است؛ ظاهراً کاری ندارد ولی باطناً خیلی مشکل است. به این معنی که کار بستگی به نیت شخص دارد؛ یعنی نیت می‌کند که افطار کند. شاید به همین جهت است که گفته‌اند بهتر

آن است که در هر عبادتی نیتتان را همان اول به زبان بگویید. البته ما آن را به طنز می‌گوییم، مسخره می‌کنیم ولی برای کسی که هدفش این باشد، خیلی‌ها می‌گویند اگر نیتت را به زبان نیاوردی، درست نیست، نه! اینطور نیست. منتها بهتر این است که خودت توجه کنی که چرا این کار را می‌کنی؟ چرا روزه می‌گیری؟ چرا موقع افطار، افطار می‌کنی؟ توجه کند که این را همان محبوبی که به سوی او می‌رود، دستور داده است. پس آنچه که به نیت و به دستور محبوب انجام بشود، منافی با وحدت نیست. وحدت در تمام زندگی کسی که اینطور باشد جلوه می‌کند. مثلاً وقتی به زیارت می‌رود، اصلاً مثل اینکه در دنیا نیست؛ مثل ماشینی که دارد می‌رود. این، هم با تمرین است و هم با تسلط بر خود؛ یعنی نیت را قوی کنیم، بفهمیم برای چه داریم این کار را می‌کنیم و با توجه به این معنا، آن کار را بکنیم، ان شاء الله.

ضررهای اسراف چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اینکه خداوند به بشر عقل داده و بشر مختص به عقل شده، چه تفاوتی با سایر حیوانات دارد؟ در این فکر بودم که اگر حیوانات عقل داشتند، شاید بهتر زندگی می‌کردند. یکی از این حیوانات میکروب‌ها یا ویروس‌ها هستند. حیوان ریزی است، البته نه ریز به درستی یک ارزن، نه! بلکه هزار تایی آن در ارزنی جای می‌گیرد؛ ولی جان دارد. این خیلی عجیب است. همان موجود جان دارد. این جاندار وقتی وارد بدن انسانی شد، میکروب از آن بدن تغذیه می‌کند و در آن بدن زندگی می‌کند. همانطوری که ما روی زمین زندگی می‌کنیم و زراعت می‌کنیم و محصول زراعت را می‌خوریم یا در جنگل، میوه‌های آن را می‌خوریم. این میکروب هم در بدن ما آمده، از این بدن ما که برای او مثل کره‌ی زمین شده، می‌خورد و با آن زندگی می‌کند. البته آن اوائل که کسالتی پیدا می‌شود؛ به خصوص کسالت‌های سنگین مثل سل که اول بدن، آن را تحمل می‌کند، او غذای خود را می‌خورد، انسان هم غذای خود را می‌خورد و زندگی می‌کند. منتها کم‌کم حالاتی در انسان ایجاد می‌شود. این حالات هم به این واسطه است که این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۲۵ ه. ش.

میکروب که آنجا زندگی می‌کند، آنقدر افراط می‌کند و آنقدر می‌خورد که بدن می‌میرد. وقتی بدن مُرد، خود او هم می‌میرد.

فکر کردم چرا این میکروب و جان دار آنقدر فکر نمی‌کند که اگر زیاد بخورد و این بدن از بین برود، خود او هم از بین می‌رود؟ باید به یک اندازه بخورد. بعد نگاه کردم، دیدم ما انسان‌ها نیز همین کار را می‌کنیم. پس نمی‌شود گفت ما از حیوانات ممتاز هستیم. البته اینکه آنها عقل ندارند، ولی ما عقل داریم، درست است. من چون خودم خراسانی هستم می‌توانم متلکی را که برای خراسانی‌ها است بگویم. می‌گویند: خراسانی، عقل او از پی می‌آید؛ یعنی اول کار خطایی می‌کند، وقتی ضرر آن را دید، می‌گوید: ای وای این کار خوبی نبود. ما هم همین‌طور هستیم. ما که قوه‌ی فکر کردن داریم، همین فکر را قبلاً بکنیم. کاری نکنیم که زندگی خود را تباه کنیم.

در این دستوراتی که بزرگان داده‌اند این نکات وجود دارد البته غیر از آخر کار، که آن آخر هم میکروبی از بین نمی‌رود، خود بدن ساییده می‌شود. کسی که صد و چند سال عمر می‌کند، مثل یک لولایی که صد و چند سال مرتب باز کنید و ببندید، ساییده می‌شود. آنها در حالت سلامت در اثر ساییدگی از بین می‌روند. همه‌ی دستورات مذهبی و عرفانی گفته شده است: کُلُوا وَاشْرَبُوا

وَلَا تُسْرِفُوا^۱ بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۲. همین حرفی را که اگر میکروبی وارد بدن ما شد، باید به او بگوییم؛ البته اگر حرف ما را بشنود. بگوییم آمدی از بدن ما تغذیه می‌کنی، کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا. این را خود ما باید اجرا کنیم؛ یعنی خود ما اسراف نکنیم. ظاهراً اسراف نکردن یک دستورالعمل اقتصادی است. اقتصاد هم که به قول بعضی‌ها در عرفان راهی ندارد. چطور این اسراف در دستورات معنوی و اسلامی حتی در قرآن آمده است؟ برای اینکه خداوند اسراف را دوست ندارد. مُسْرِفٌ مثل همان میکروب است. آنقدر مصرف می‌کند و جلوی خود را نمی‌گیرد که نعمات الهی ضایع می‌شود. عمر خود او هم نابود می‌شود. به این جهت فرموده‌اند: اسراف نکنید. از طرفی، اسراف یک طرف پل صراط است. پل صراط این طرف جهنم و آن طرف جهنم است. اسراف یک طرف جهنم است و بخل و ممسک بودن طرف دیگر. اگر رعایت اعتدال را در کارها بکنیم، ان شاء الله از دو طرف جهنم رد می‌شویم.

راجع به اسراف مطالب زیادی نوشته شده است. اگر مجال کنم راجع به اقتصاد و ارتباط آن با اخلاق مطالبی می‌نویسم، اقتصاددان‌ها اصلاً به اخلاق کار ندارند، نه اینکه بد اخلاق هستند،

۱. سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. «که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد»، سوره اعراف، آیه ۳۱.

نه! خود آنها ممکن است آدم‌های خوبی باشند، حال آنکه هر علمی و هر بحثی که به بشر بر می‌گردد، نمی‌تواند از اخلاق جدا باشد.

لطفاً در مورد شمس و مولوی و سه خطی که مولوی خواند توضیحاتی بفرمایید.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

می‌گویند: آن خطاط که خط می‌نوشت سه گونه خط نوشت: خطِ اوّل (نوع اوّل) آن بود که خود نوشتی و همه کس توانستی بخواند؛ یعنی می‌نوشت و بعد علاوه بر خود او به هر کس هم می‌دادند، می‌خواند. خطِ دوّم این بود که خود نوشتی و تنها خود توانستی بخوانی؛ دیگران نمی‌توانستند آن خط را بخوانند. خطِ سوّم آنکه خود نوشتی، بعد نه خود می‌توانست بخواند نه دیگری و شمس می‌گوید: من آن خطِ سوّم هستم.

حالا بنده فقط به علت این سؤالی که شده، این حرف را زدم؛ و الاً مطلب خاصی نیست. شمس تبریزی واقعاً همینطوری بود؛ یعنی ظاهراً نه خود می‌دانست چه می‌خواهد و نه دیگران می‌دانستند او چه می‌خواهد. آمد مولوی را آتش زد و رفت. آن کاری که شمس در مقابل مولوی کرد؛ مولوی که جای خود، افراد دیگر هم اگر توجه داشتند، باید همه دیوانه می‌شدند.

کتاب‌های زیادی در شرح حال شمس و مولوی نوشته شده که اکثر آنها درست است؛ منتها متعلق به دوران خاصی بوده است؛ به این معنی که در هر زمانی اگر خداوند کاری را انجام می‌دهد،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

مسلماً مصلحتی هست که گاهی ما می فهمیم و گاهی نمی فهمیم. با آمدن شمس و روشن شدن راه مولوی (و نه تغییر راه او) مسأله‌ی عرفان در همه‌ی مملکت روم آن روز (ترکیه‌ی فعلی) پیچید و همه متوجه شدند که مسأله‌ای به نام عرفان وجود دارد.

گاهی وقایعی اتفاق می افتد که بدون آن، کسی نمی داند مسأله چیست. ولی وقتی آن وقایع اتفاق افتاد، همه متوجه می شوند که موضوع چه بود و دنبال مسائل دیگری می روند. آن جا هم اینطور شد و بعد از مولوی، عرفایی پیدا شدند و حتی سلسله‌ی بکتاشیه که شیعه‌ی غلو و خیلی متعصبی بودند، در ترکیه پیدا شد. اما خود مولوی جانشین نداشت؛ یعنی جانشین خاصی تعیین نکرد و فرزندش که مورد علاقه‌ی مولوی نیز بود و خیلی به مولوی کمک می کرد، سعی کرد مکتب مولوی را ادامه دهد و جلسات را برگزار کند. او پس از خود کسی را به جانشینی تعیین کرد که الان هم فردی که از نسل مولوی است می گوید که جانشین اوست؛ و الا سلسله‌ای به نام مولویه صادر و جاری نشده است. البته خیلی از سلاسل هم همین وضع را داشته اند؛ یک شخصیت عرفانی به اصطلاح گل می کند، آنهایی که به او ارادت دارند حیفشان می آید که آن ارادت را به کس دیگری داشته باشند، در حالی که اگر ارادت واقعی باشد، می داند که این کسی که جانشین واقعی او شده است،

مثل خود اوست.

بعد از مولوی، ارادتمندانش، همه‌ی کتاب‌ها و نوشته‌هایش را جمع کردند. مولوی در دیوان شمس واقعاً در حال سماع شعر می‌گفت و بقیه می‌نوشتند. یعنی پشت میز نمی‌نشست و قلم و کاغذ در اختیارش نبود و یا با او مصاحبه نمی‌شد، خیر؛ او آنچه به خاطرش می‌رسید، می‌گفت. از خصوصیات مولوی یکی این بود که ارادت کامل و تمامی به شمس داشت و هر چه شمس می‌گفت، برای او معتبر بود. یک مرتبه شمس به او گفت که برو و از محله‌ی یهودی‌ها شراب بیاور (یهودی‌ها آنوقت‌ها مشروب الکلی را بر خود حلال می‌دانستند) او به مولوی گفت: برو از فلان شخص یهودی یک خُم شراب بخر بیاور. مولوی هیچی نگفت، گفت: چشم، رفت و خُم را خرید. آن فرد فروشنده خیلی تعجب کرد که مولوی، آن شخصیت نام‌آشنا، آمده و می‌خواهد شراب بخرد. مولوی خُم شراب را گرفت و در حین رفتن، لیز خورد و افتاد و خُم شکست و شراب‌ها ریخت. همه‌ی یهودی‌ها جمع شدند و با خود گفتند که ای وای، حالا همه می‌فهمند که مولوی شراب خریده است. شمس خبردار شد و آمد گفت: موضوع چیست؟ این سرکه‌ای که من به تو گفتم بخری که اینطور نبود و رنگ دیگری داشت!! یک قاشق خورد و گفت: همه بخورید و ببینید که سرکه است. همه

خوردند و دیدند که سرکه است. در هر حال، مولوی این چیزها را از شمس دیده بود که آنقدر ارادت به شمس داشت و گرنه خود مولوی و پدرش نیز از عرفا بودند؛ البتّه پدرش آن شخصیت مولوی را نداشت و اینها به واسطه‌ی ظلم و ستم خوارزمشاهیان به روم شرقی رفتند.

تا اینکه خطوط مختلف؛ خطّ اوّل و دوّم و سوّم را پیش مولوی آوردند. مولوی درس خواند؛ دروس قدیمه و فقه و اصول و همه‌ی آنها که جزء خطّ اوّل بود، خوب خواند و خطّ دوّم را با هر زحمتی که بود، خواند و استاد و مدرس شد، به قول خیام که می‌گوید:

یک چند به کودکی به استاد شدیم

یک چند به استادی خود شاد شدیم

به خطّ سوّم که رسید، دیوانه شد. خطّ سوّم، شمس بود و مولوی آن خط را هم توانست بخواند؛ برای اینکه در واقع آن کسی که آن خط را نوشته بود استاد او بود. حالا این مطالب شاید کمی جدّی بود، ولی شوخی این است که شما از بدخطّی من چشم بپوشید.

وصیت تا چه اندازه‌ای اهمیت دارد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از دستورات مؤکد در اسلام این است که توصیه شده همه وصیّت کنند! البته وصیّت فقط این نیست که فلان ماشینم را به چه کسی بدهید و منزلم را به چه کسی؟ خیر. قرآن درباره‌ی وصیّت بطور کلی تصریح می‌کند که «ماترک» او یعنی آنچه می‌ماند که بعد از اجرای وصیّت تقسیم می‌شود، یعنی اجرای وصیّت مقدم است بر همه‌ی دُیون، ولی باز برای اینکه کسی دلبستگی به دنیا نداشته باشد، گفتند که بیش از ثلث مال، به فرد تعلق نمی‌گیرد.

خداوند این مال را به تو سپرده و بعد هم که از دنیا بروی، به هر که خودش بخواهد، می‌دهد که از این حیث ارث معین می‌کند که به چه کسی تعلق بگیرد، پس همه‌اش مال تو نیست و احتیاطاً چون در مدت زندگی در این دنیا آن را حفظ کردی به جای مزد امانتداری، اختیار داری تا هر کار می‌خواهی با ثلث آن بکنی. برخی از وصیّت‌ها در صورتی که بعضی از وژات را از ارث محروم کند، باطل است، اما وصیّت‌های دیگر آنقدر مستحب است که حتی در قضایای کربلا، روز عاشورا، که می‌گویند همه چیز در آن هست، دو پیرمرد از یاران امام حسین علیه السلام، حبیب بن مظاهر و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر دوشنبه، سوّم صفر ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۶/۱۱/۲۲ ش. ه.

مسلم بن عوسجه یکی بر زمین افتاد، آن یکی رفیقش ایستاده بود و گفت من هم مسلماً تا نیم ساعت دیگر پیش تو می‌آیم، ولی چون مستحب است، اگر وصیّتی داری بگو. منظور، آنقدر رعایت وصیّت مستحب است که او گفت وصیّت من این است که تا آخر عمر دست از این آقا برداری.

علت ایجاد مشکلات زندگی و خانوادگی در چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

نامه‌های فعلی همه مربوط به مشکلات زندگی، خانوادگی و به خصوص مالی است، مقداری از این مشکلات به خاطر بی‌توجهی به تعلیمات معنوی اسلام است که همان عرفان است.

شما این حدیث را کمتر از رادیو یا تلویزیون شنیده‌اید یا در نشریات خوانده‌اید حال آنکه خیلی هم مشهور است که پیغمبر فرمود: *إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، تقریباً این معنی را می‌شود از این حدیث فهمید که من فقط برای اینکه مکارم اخلاقی را تمام کنم و به کمال برسانم، مبعوث شدم. این حدیث را شاید خیلی کم شنیده باشید و البته حدیث‌های دیگری هم بجا و مهم هستند که باید حفظ کنید، ولی این را هم باید در ردیف آنها قرار دهید و فراموش نکنید. ما راجع به این کار پیغمبر چقدر اطلاع داریم؟ می‌فرماید: مبعوث شدن من برای این مطلب است. آیا جنگ پیامبر مکارم اخلاقی است؟ همان جنگ هم برای مکارم اخلاقی بود. قضیه‌ی ایثار آن سه نفر زخمی که افتاده بودند و هر کدام دیگری را به خود ترجیح می‌داد از مکارم اخلاق است، ولی به آن قسمت هم مانند سایر موارد کمتر توجه می‌کنند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۲ ه. ش.

در همه چیز، مکارم اخلاقی آن را فرموده‌اند. حالا این گرفتاری‌ها و مشکلات برای عدم توجه ما به این مسائل است.

چرا به سالک ذکر می‌داده می‌شود؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ذکری که در مسیر به سالک می‌دهند، برای این است که اولاً مثل یک ورزش است، ورزش کنید که حواس شما متوجه خداوند باشد. مسأله‌ی دوّم مثل فریاد آن مورچه‌ای است که گم شده است و اگر فریاد بزند من گم شده‌ام، صدای او به گوش شبانش می‌رسد. البته خداوند همه‌ی صداها را می‌شنود، اگر ناله کنید یا فریاد بزنید، خداوند همه را می‌شنود؛ ذکر به منزله‌ی فریادی است که من اینجا هستم، دست من را بگیرید و من را ببرید، به این جهت ذکر به سالک داده می‌شود و اما ذکر، مثل این موبایل‌هاست که الان در دسترس همه است. در بعضی موبایل‌ها وقتی نام مخاطب را می‌گویید، خودش شماره را می‌گیرد. اگر نام دیگری را بگویید که طرف شما نیست، نمی‌تواند آن را بگیرد، چون برای آن نام تنظیم شده؛ مثلاً اگر برای نام حسن آقا تنظیم شده، ولی شما بگویید حسن یا آقا حسن باز نمی‌شود، ولی اگر بگویید حسن آقا جواب می‌دهد و شماره می‌گیرد. این رمزی بین خود شما و موبایلی است که رمز را به آن داده‌اید، ذکر می‌هم که داده‌اند، همین‌طور است.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳/۲/۱۳۸۷ ه. ش.

فرض بفرمایید کسی در راه گم شده و علت گم شدن او هم این است که به خدا خیلی رجا دارد و می گوید: خدا همه ی گناهان را می بخشد، پس من همه نوع گناه می کنم؛ ولی کلیدی که به این شخص می دهند، باید بگوید: «یا غَفَّار»، این رمز بین او و خداست یعنی اگر من خطا کردم می بخشی؛ نه اینکه اگر این شخص بجای «یا غَفَّار» بگوید «یا رحمان»، خدا جواب نمی دهد، نه! ولی این دوا ی درد او نمی شود، می گوید: چه می گویی؟ و سیم ارتباط قطع می شود، ولی ذکر خود را که بگویند اثر دارد.

مقصود از اینکه گفته اند ذکر شما، همان ذکر گفته شده به شما است، نه اینکه سایر اذکار، الهی نیست؛ منتها این ذکر، ذکری است که باید مداوم بگویید، سایر اذکار الهی هم اسماء و صفات خداوند است. هَمِینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، هزار تا ذکر در آن دارد: اللَّهُ، رَبِّ الْعَالَمِینَ، اینها همه ذکر است، منتها به دلیلی که گفته شد ذکری را باید همیشه بگویید که به شما داده اند.

آیا اگر کسی قبل از اذان صبح بیدار شود و نخوابد، موقع طلوع آفتاب هر چه از خدا بخوابد، خدا قبول می‌کند؟ چطوری سحر با بیدار شویم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

البته کسانی هستند که هر چه از خدا بخواهند خدا قبول می‌کند ولو خواب باشند، منتها این شعر بابا طاهر را نیز در نظر دارند که می‌گوید:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

در این صورت این شخص هر چه بخواهد همانی است که خدا خواسته و انجام می‌شود. نه اینکه خدا مطیع اوست، او مطیع خداست؛ یا آن داستان جابر بن عبدالله انصاری که در زمان حضرت سجاد ع مریض شد، حضرت باقر در آن وقت کودکی هفت، هشت ساله بودند (این را هم توجه کنید که کودک که می‌گوییم، عیسی ع در گهواره پیغمبر بود) به عیادت جابر رفتند و از او احوال‌پرسی کردند، بعد حضرت سجاد پرسیدند: در چه حالی؟ گفت: در حالی که بیماری را بهتر از سلامت، فقر را بهتر از غنا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

و ثروت و مرگ را بهتر از زندگی دوست دارم. حضرت سجاد اشاره‌ای کردند یا فرمودند که حضرت باقر جواب بدهند و ایشان گفتند: ولی ما اینطور نیستیم. جابر تعجب کرد پرسید: چطور؟ حضرت فرمودند: ما از سلامت و بیماری، فقر و غنا، مرگ و زندگی، آنی را بهتر دوست داریم که خدا بهتر دوست دارد.

چنین کسی هر چه بخواهد می‌شود. چنین کسی اگر خواب هم باشد، خواب او به منزله‌ی بیداری است، خواب او از بیداری ما بیدارتر است. بله، البته دستور فقرا این است که باید قبل از اذان صبح بیدار شویم که نماز صبح را در وقت آن بخوانیم، اما این مطلب که هر چه از خدا بخواهد مستجاب می‌شود شاید آن کسی که در اوّل گفته، نیّت خیر داشته است. کما اینکه در بعضی از قرآن‌های چاپی قدیمی این را می‌بینید که در کنار بعضی سوره‌ها حاشیه‌ای نوشته شده که مثلاً هر کسی این سوره را صبح ناشتا بخواند به منزله‌ی این است که به زیارت حضرت پیغمبر رفته، یا آن یکی نوشته هر که نصف شب بیدار شود و چراغ‌ها را خاموش کند و این سوره را از حفظ بخواند، مثل این است که به مکه رفته است. اگر اینطوری باشد ما نه مکه می‌رویم و نه عتبات می‌رویم! نه! قرآن خوب است، منتها هر چیزی به جای خود. بی‌آب نمی‌شود زندگی کرد، بی‌نان هم نمی‌شود زندگی کرد، ولی آیا ما

می‌توانیم همه‌اش آب بخوریم و نان نخوریم یا همه‌اش نان بخوریم و آب نخوریم؟ هر دو لازم است. می‌گویند: کسی که اول بار این حاشیه‌ها را بر قرآن نوشته بود، از او پرسیدند: این چه مطالبی است که نوشته‌ای؟ گفت: من دیدم که مردم به قرآن بی‌علاقه و بی‌توجه شدند، اینها را نوشتم که مردم بیشتر قرآن بخوانند. بله، ولی برای تشویق به قرآن خواندن نباید چیزی را جعل کرد. اگر کسی واقعاً بیدار باشد، هر وقت هر چه بخواهد می‌شود. یعنی آنچه او می‌خواهد همانی است که خدا می‌خواهد، حافظ می‌گوید:

چرخ بر هم زخم ار غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

این شعر حافظ در واقع شرح آن آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید: بعد از اینکه خداوند آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، به این دو (یعنی آسمان و زمین) می‌فرماید: با میل خود اطاعت می‌کنید یا به زور اطاعت خواهید کرد و هر دو به اطاعت و بندگی آمدند^۱، حالا حافظ می‌گوید: حرفی که می‌زنم حرفی است که خداوند گفته، منتها از زبان من در می‌آید که چرخ بر هم زخم ار غیر مرادم گردد. خدا گفت: اگر اطاعت نمی‌کنید، به اجبار اطاعت خواهید کرد. بیدار شدن سحر بسیار خوب است. شعری است

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

که می‌گوید:

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند
گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند
الا در دوست را که شب باز کنند

این است که در درویشی به بیداری سحر خیلی اهمیت داده‌اند، آیه‌ی قرآن هم دارد که *وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ*^۱ از صفات مؤمن آن است که در سحرها استغفار می‌کند، هر وقت قرآن خواندید و به این آیه رسیدید، یک استغفرالله هم بگویید. یعنی خدایا ما داریم استغفار می‌کنیم، قبول کن.

اما بحثی که کردیم در یک طبقه‌ی بالاست، گویی با آسانسور بالا رفته و از آن مقام چنین می‌گوییم. اما اگر بر روی زمین بخواهیم بحث کنیم و حرف بزنیم، باید بگوییم با اینکه دستور فقراست که سحر بیدار شوند، خیلی‌ها نمی‌توانند بیدار شوند که به من هم نامه می‌نویسند، اولاً بعضی از لحاظ استعداد بدنی اینطور هستند، مثلاً آنهایی که کسالت قلبی یا ضعف اعصاب دارند معمولاً نمی‌توانند بیدار شوند، منتها اینها با عجله کار نکنند، ساعت زنگی هم نگذارند که با زنگ بیدار شوند، سعی کنند بیدار

شوند، تدریجاً بدن عادت می‌کند منتها تدریجاً، از خدا هم بخواهند، همان اول هم که بیدار می‌شوند فرض کنند که سحر است و یک استغفار کنند، اضافه بر دستوراتی که دارند استغفار کنند. بعضی هم عادت ندارند؛ به خصوص که حالا تلویزیون هست و مثلاً کسی که تا دوازده شب تلویزیون تماشا می‌کند، سحر نمی‌تواند بیدار شود؛ آن هم در تابستان. خودتان فکر کنید که بیدار شدن سحر خیلی از تماشای یک فیلم مهم‌تر است. من این عمل را خودم در قدیم انجام می‌دادم که وقتی مثلاً فیلم جالبی می‌دیدم، یک مرتبه یادم می‌آمد بخواهم که سحر بتوانم بلند شوم، فیلم به نقطه‌ی حساسی هم رسیده بود که آدم می‌خواست ببیند چه می‌شود مع‌ذلک برای مجازات خودم، تلویزیون را خاموش می‌کردم. به خودتان بقبولانید که بیداری سحر مهم‌تر است؛ منتها بعضی اشخاص می‌توانند سه چهار ساعت بخوابند و بعد بیدار شوند، ولی غالباً جوان‌ترها خواب‌آلود هستند. ولی اینها هم باید سعی کنند تدریجاً انجام دهند.

این داستان را نمی‌دانم تا حالا گفته‌ام یا نه؟ البته این داستان را که می‌گویم بعد همه نخوابید و بگویید که: ما را بیدار کنید. نه! این داستان واقعی است ولی مربوط به زمان آقای سلطان علی‌شاه است؛ یکی از گنابادی‌ها که همه می‌شناسند و اقوام

او هم الان در قید حیات هستند، از ادت خاصی به ایشان داشت و تقاضای تشرف کرد، او را قبول کردند. او نایب فرماندار محل و شخصیت مهمی بود، در جلسه‌ی تشرف که به او فرموده بودند سحر بیدار شود و نماز صبح بخواند، گفته بود: آخر می‌دانید که من شغل دولتی دارم، گاهی ناچارم تا دیر وقت بیدار باشم و مهمان‌های رسمی می‌آیند، چه کنم؟ فرموده بودند: باید تدریجاً عادت کنی. به او فرموده بودند: من تا چهل روز، تو را بیدار می‌کنم. او که مشرف شد، فصل تابستان بوده و شب‌ها معمولاً روی پشت بام می‌خوابیدند، شب اول که می‌خوابد یک مرتبه می‌بیند انگار عقرب پای او را گزید، بیدار می‌شود و لحاف را پس می‌زند می‌بیند هیچ چیز نیست. در آن موقع صدای اذان بلند می‌شود، می‌فهمد که او را بیدار کرده‌اند، بلند می‌شود و نمازش را می‌خواند. در شب دوم فکر می‌کند کسی محکم در می‌زند، هر چه می‌گوید: کیست؟ جوابی نمی‌دهد، می‌آید پایین در را باز می‌کند می‌بیند هیچکس نیست، در را می‌بندد، صدای اذان می‌آید. شب‌های دیگر هم همینطور، به این ترتیب چهل شب، سحرها بیدار می‌شود. یک شب بیدار نمی‌شود و آفتاب که می‌زند از حرارت آفتاب بیدار می‌شود، تعجب می‌کند، حساب می‌کند می‌بیند شب چهل و یکم است. بعد فرموده بودند: ما گفتیم چهل

شب، تو را بیدار می‌کنیم، مابقی با خودتوست.

حالا همّتی اگر داشته باشید، در درون شما هم آن آقای

سلطان‌علیشاهی که بیدار می‌کند، هست، ولی همّت باید باشد.

علت نازایی یا بیماری های مادرزادی چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند که بشر را آفریده، این تقسیم بندی را کرده که إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى^۲ شما را تقسیم بندی کردیم به زن و مرد و حال آنکه فرقی بین شما نگذاشته ایم، منتها در فطرت ها تفاوتی قائل شده اند؛ نه اینکه مزیتی است، نه! بعضی زحمات را بر گردن زن انداخته اند که می فرماید: حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كَرِهًا وَأَوَضَعْتُهُ كَرِهًا وَحَمَلْتُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا^۳ و به همین دلیل هم اختیار جلوگیری و عدم جلوگیری را در فقه به زن داده اند. منتها چیزی مثل مجازات را برای هر دو قرار داده است و آن احتمال نازایی است.

از لحاظ طبّی هم از خیلی اطبّا پرسیده ام، آنها هم تأیید کرده اند که جلوگیری بیجا موجب نازایی می شود؛ به این معنی که خداوند می گوید: خود تو اولاد نخواستی، حالا که تو می خواهی من نمی خواهم. چرا وقتی من می خواستم، نخواسته ای؟ بعد هم بسیاری از بیماری هایی که مادرزادی است، مقداری از اینها اشتباه و تقصیر از خطای پدر و مادر است. پدر و مادر اول که ازدواج کردند فکر نمی کنند که بچه خواهند داشت و بچه ی آنها بزرگ می شود و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۲۹ ه. ش.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. سوره احقاف، آیه ۱۵.

یا آدم خوبی خواهد بود و یا آدم بد؛ ولی از اوّل اگر به آن فکر باشند، رعایت امور بهداشتی و شرعی را می‌کنند، این را هم توجّه داشته باشید.

غیبت چیست؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

بطور کلی غیبت مطلبی درباره‌ی شخصی است که اگر جلوی خود او بگویند، ناراحت می‌شود، هر چند که بعضی‌ها از شوخی بدشان نمی‌آید و همان مطالب را اگر به عنوان شوخی بعداً بگویند غیبت تلقی نمی‌شود، غیبت از این تعریف فهمیده می‌شود. بعضی درباره‌ی علّت بد دانستن غیبت می‌گویند، چون خداوند می‌خواهد مؤمنین نه تنها در روابط رسمی با هم مؤدب باشند و احترامات هم را رعایت کنند، بلکه دل‌های آنها هم با هم خوب باشد. البتّه این دوستی صرفاً با دستورالعمل حاصل نمی‌شود، چون طبیعتاً دل دو مؤمن به هم نزدیک است، اگر رعایت‌هایی بشود این استحکام و نزدیکی بیشتر می‌شود:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

یعنی اندیشه‌ها وحدت دارند و در این راه کمک می‌کنند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۹/۱۰/۱۳۸۶ ه. ش.

خداوند تا چه حدی بر ما استقلال داده است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

توکل و اعتماد به خدا اینطور نیست که کار خود را رها کنیم. خداوند یک استقلالی به ما داده است. اینکه می‌گوییم: یکی بود و یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود، بعد از آن خداوند ما را آفرید و هر وقت هم بخواهد هیچکدام از ما نخواهیم بود اما بعد از آنکه ما را آفرید، فرمود: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲ یعنی از روح خودم در شما دمیدم. روح خداوند یعنی چه؟ یعنی «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» هر چه اراده کند، انجام می‌دهد، این روح خداوند است. از این روح ذره‌ای به ما داده، می‌فرماید: «از روح خودم» در شما دمیدم و نمی‌فرماید: «روح خودم را به شما دادم»، پس به احترام این روح که وارد بدن می‌شود، انسان استقلال می‌یابد و خدا خواست که این روح در این بدن مستقلاً کار کند. فرمود: این روح را به شما دادم و شما هم مستقل کار کنید و من «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» هستم. شما انسان‌ها هم فرض کنید که «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» هستید، من دارم از آن بالا تماشايتان می‌کنم. مثل بچه‌ای که تازه می‌خواهد راه رفتن را یاد بگیرد و شما بالای سرش مراقب او هستید و بچه هر کاری می‌خواهد، انجام می‌دهد. راه می‌رود، می‌افتد، بلند می‌شود و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۵ ه. ش.

۲. سوره ص، آیه ۷۲.

دومرتبه راه می‌رود، یک آب‌نبات برمی‌دارد، بچه زبان ندارد، ولی چرا گاهی می‌گوید: خودم می‌کنم. بله خود او می‌کند، ولی شما مواظبش هستید و از آن بالا نگاه می‌کنید. اگر رفت و یک میخ برداشت و خواست آن را در پریز برق بکند و یا آنکه یک سیگار برداشت و خواست بخورد، کف دست او می‌زنید؛ ما هم اینگونه استقلال داریم، در حالی که خداوند نگاه می‌کند، منتها اگر بفهمیم که خداوند ناظر اعمال است، از او می‌خواهیم که خدایا من می‌دانم که تو ما را می‌بینی و مراقبمان هستی و می‌دانم که هیچ‌کاری نمی‌توانم بکنم، جز آنچه تو بخواهی، ظاهراً همه‌ی کارها را من می‌کنم، ولی فقط آنچه که تو اراده کنی انجام می‌دهم، بنابراین توکل به تو می‌کنم، تو خود کاری کن که من درست راه بروم. این منافاتی با توکل ندارد؛ در مثنوی آمده است که پیغمبر در مسجد نشسته بود (صحن حیاط منزل ایشان، مسجد بود و دور و بر آن اتاق بود که هر اتاق برای یکی از همسران پیغمبر بود و پذیرایی و همه چیز در همان مسجد بود) عربی از راه دور با پیغمبر صحبت می‌کرد. پیغمبر پرسید: شتر خود را چه کار کردی؟ گفت: شتر را بیرون مسجد با توکل بر خدا رها کردم. پیغمبر گفت: با توکل زانوی اشتر ببند یعنی زانوی اشتر را ببند و بعد توکل بر خدا کن، تازه گاهی زانوی اشتر را هم که ببندی یک موش می‌آید و بند

آن را می‌جوید و یا سارق می‌آید و آن را باز می‌کند و می‌برد، با این حال آن کار را باید بکنی. توکل در درون توست و توکل صفت عمل است و خود عمل نیست. ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که این نکات دقیق را هم درک کنیم و هم به آنها عمل کنیم.

اظهار محبت چگونه است؟ محبت شیطان به انسان به چه صورت است؟^۱
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

آزمایشاتی کرده‌اند دیده‌اند که بین محبت و اظهار محبت فاصله‌ی کوتاه، چه زمانی و چه مکانی هست. اظهار محبت حتی در گل‌ها و گیاهان نیز اثر دارد. دانشمندان امتحان کرده‌اند دیده‌اند گلی که در گلدان منزلی هست که خیلی مورد علاقه و توجه است، بهتر و بیشتر رشد می‌کند. همین مسأله ضرب‌المثل در بین قدمای کشاورزان است. حضرت صادق علیه السلام نیز فرمودند: بهترین مشاغل، کشاورزی است. شاید برای همین است که به طبیعت نزدیک‌تر است. ما در گناباد مثلی داریم، می‌گوییم: باغی که صاحب نبیند خشک می‌شود. یعنی باید صاحب باغ، آن کسی که به باغ علاقه دارد، محبت کند تا در گل اثر نماید. این را در زندگی شخصی نیز می‌توان امتحان کرد.

مرحوم حاج آقای نورنژاد که شاید غالب آقایان ایشان را دیده باشید، عمو و پدر خانم من می‌شدند. واقعاً خیلی مرد بزرگواری بودند. ایشان در مشهد منزلی داشتند از همین اراضی آستانه که در آن ساختمان می‌کنند، در آن منزل یک درخت بزرگ سیب داشتند، سیب خوبی بود و چون خانواده‌شان دو نفر یا سه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۳۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

نفر بودند، شخصاً زیاد مصرف نداشتند. میوه‌ها را می‌چیدند و چند تا صندوق کوچک می‌کردند و برای همه‌ی اقوام می‌فرستادند و خیلی خوشحال می‌شدند که این کار را می‌کنند. یعنی در واقع شاید خود حاج آقای نورنژاد بیشتر خوشحال می‌شدند تا آن کسی که یک جعبه سیب می‌گرفت و البته آنها هم احترام می‌کردند. ایشان در مهرماه بود که رحلت کردند یعنی زمانی که میوه‌ی سیب تقریباً تمام شده بود. تا عید نوروز همان سال درخت خشک شد چون ایشان همیشه پای درخت می‌آمدند، آب می‌دادند و خیلی به آن علاقه داشتند. خودمان هم گاهی شده، گلدانی داریم به آن گلدان خیلی علاقه مندیم و بیشتر توجه می‌کنیم و آن گلدان رشدش زیاد است. سعدی می‌گوید:

دوش مرغی به صبح می‌ناید
 عقل و صبرم ببرد و طاقت هوش
 یکی از دوستان مخلص را
 مگر آواز من رسید به گوش
 گفت باور نداشتم که تو را
 بانگ مرغی چنین کند مدهوش
 گفتم این شرط آدمیت نیست
 مرغ تسبیح خوان و من خاموش؟^۱

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، قطعه‌ها، صص ۱۰۵۸-۱۰۵۷.

مرغ اظهار محبتش را، به قول ما تسبیحش را، می گوید، در قرآن هم می فرماید که همه چیز تسبیح خداوند می گوید، مرغ تسبیح می گوید، ارادتش را به خدا اظهار می کند، آن وقت من خاموش باشم؟! حالا وقتی در گیاهان اینطور است، در انسانها به طریق اولی اثر می کند. در قرآن هم آمده که هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ^۱ هر جا باشید خداوند با شما هست. حالا گاهی خداوند با کسی هست، برای اینکه او را تنبیه کند ولی ان شاءالله با ما است که دست ما را بگیرد، همین نوعی اظهار محبت از جانب خدا است که به ما می شود. البته شیطان هم به قول خودش مدت ها در بارگاه خدا بوده و تربیت شده است. او هم می گوید:

ما هم از مستان این می بوده ایم

عاکفی بر درگه وی بوده ایم

گر عتابی کرد دریای کرم

بسته کی کردند درهای کرم؟^۲

شیطان هم یاد گرفته. إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ^۳

شیطان ها به دوستان خودشان وحی می کنند؛ البته وحی الهی که به پیامبران می شود، چیز دیگری است. منظور آن وحی است

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، دفتر دوم، ابیات ۲۶۲۸ و ۲۶۳۷.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

که به کلی در طبیعت هست و شبیه آن وحی است که خداوند به زنبور عسل کرد؛ به او وحی کرد که چه کارهایی بکن و با آن وحی شربتی به نام عسل از زنبور ساخته می‌شود که شفا دارد.

شیطان هم می‌داند که اگر به دوستانش اظهار محبت بکند، آنها را در دوستی خودش محکم می‌کند. مادامی که در این دنیا هستیم، یعنی دوران پاداش نرسیده و دوران عمل است، این محبت را می‌کند، برای اینکه دوستان خودش را جلب کند و به طرف خود بکشد که باز هم گناه کنند. این کارش با وسوسه است، وسوسه‌ای که در دل‌ها می‌کند. گناه را در نظر ما لذیذ جلوه می‌دهد، یا گناه را در نظر ما آسان جلوه می‌دهد و همیشه این کار را می‌کند. اینکه می‌گوییم: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ^۱ و از آن به خدا پناه می‌بریم، این است که او همیشه دنبال جلب دوستی ماست.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمیت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶، اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

مجموعه هفده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹

۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا	۱۵۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا	۱۵۲
۵۰ تومان	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۴
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۵